

خارج اصول فقه (۱۴۰۲-۱۴۰۳) - جلسه ۶۷

تاریخ: دوشنبه ۱۴۰۲/۱۱/۳۰

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين و لعنة الله على اعدائهم اجمعين.

المقصد الأول : فى الأوامر

با توفیق خداوند بزرگ از این جلسه وارد مباحث اصولی کفایه می‌شویم. مستحضر هستید آقای آخوند کل بحث‌هایی که می‌خواهند در دو جلد کفایه صورت بدهند، بعد از مقدمات سیزده‌گانه که تمام شد، در هشت مقصد؛ حالا امروزی‌ها در عرف فارسی ما مقصد و جهت و این‌ها، تعبیر نمی‌کنند. معمولاً بخش و فصل و مبحث و گفتار و؛ بعضی‌ها هم که خب این‌ها را شماره ای می‌کنند.

مقصد اول را اختصاص می‌دهد به اوامر. در این مقصد سیزده‌تا فصل می‌آورد. فصل اول در ماده امر؛ امر امر امرت یا امر. فصل دوم هیئت امر؛ افعال یا مثلاً اسم فعل‌هایی که معنای هیئت امر بدهد آن هم به مناسبت البته. لذا مقصد اول در اوامر با سیزده‌تا فصل؛ فصل اول، فصل دوم. فصل اول که مربوط به ماده امر است، به قول ایشان چهار جهت بحث دارد. می‌بینید دارد چه کار می‌کند آقای آخوند؟ از مقصد می‌آید به فصل، از فصل می‌آید به جهت. جهت اول را اختصاص می‌دهد به معانی امر. ماده امرها. یک کسی از شما سؤال کند کلمه امر در لغت عرب چندتا معنی دارد؟ آقای آخوند می‌خواهند این را برای شما روشن بفرمایند. جهت دوم را اختصاص می‌دهند به اعتبار علو در معنای امر. جهت سوم را اختصاص می‌دهند که آیا امر دال بر وجوب هست یا نه. إن الله يأمرکم بالعدل و الإحسان؛ یا امرکم آیا مثل صیغه امر است؟ مثل إعدلوا است؟ چه بگویند یا امرکم بالعدل، چه بگویند إعدلوا، یک معنی دارد یا تفاوت دارد؟ و آن بحث طلب و اراده؛ و ایشان در بحث طلب و اراده شبهه جبر را مطرح می‌کند؛ و آن جمله معروف قلم این‌جا رسید و سریشکست در کفایه آمده است این‌جا است دیگر. این آقایان سیر یک بحث طولانی.

طبیعتاً اگر خداوند توفیق بدهد، ما امسال یک بخشی از آن را می‌توانیم رسیدگی کنیم نه همه آن را. بنای ما هم آقایان این است که از همان روش کفایه پیروی کنیم. بله ما می‌توانستیم یک اصول جدیدی با همان ساختاری که خودمان دادیم تنظیم کنیم؛ چون من به کرسی‌های نظریه‌سازی یک زمانی این را دادم؛ به عنوان نظریه هم ثبت شد و به اصطلاح دنبال شد. اصول فقه ساختار جدید؛ ولی خیلی من سعی کردم در همان ساختار جدید هم یک اضافاتی بیاورم؛ نه اینکه تغییر اساسی بدهم. به هر صورت درس خارج بگذارید اقتضای خودش را دارد. غیر از کتاب نوشتن است. ما روی همین روش آقای آخوند می‌رویم جلو. اگر می‌خواهید بدانید، درس را شرکت کنید، متن کار ما چیست روش ما چیست، می‌گوییم متن کفایه است؛ روش کفایه؛ منتها ما بعضی جاها می‌دانید به همان مقدار کفایه اکتفا می‌کنیم. بعضی وقت‌ها که اصلاً حذف می‌کنیم. در بحث قبلی بساطت مرکب یا عدم؛ بساطت مشتق یا ترکیب مشتق، من خیلی حذف کردم. بعضی جاها هم که حسابی بسط می‌دهیم. دیگر بیشتر از کفایه. چنان‌که بعضی وقت‌ها یک بحث‌هایی را اضافه می‌کنیم؛ حالا مثلاً فرض کنید بحث هرمنوتیک، بحث زبان‌شناسی، نمی‌شود اصول امروز نداشته باشد این بحث را. ابر است؛ ولی نیست؛ حداقل با یک عنوان جافتاده و نهادینه نیست. باید اضافه کنیم. ممکن است عقب و جلو بشود بعضی بحث‌ها. یک بحثی بگوییم مال این جا نیست؛ باید برود در یک جای دیگر. اجمالاً آقایان ما بین پیروی نسبی از رفتار کفایه و یک سری نوآوری‌ها رفتار می‌کنیم. مخصوصاً من تأکید کنم آقایان روی بحث جدید؛ حالا چه بحث‌های کلامی باشد، مناسبت کلامی هم گاهی دارد، گاهی مناسبت فقهی دارد؛ ولی به هر حال ما فکر می‌کنیم در اصول جای آن هست. ان شاء الله صبر کنید ما در دور سابق این کار را کردیم و خوب می‌دانید یک زمان زیادی هم، بیست و شش سال دور قبل ما شد.

۱-۱- ماده امر

۱-۱-۱- معانی لفظ امر

از این جا شروع می‌کنیم یعنی مقصد اول؛ فصل اول، جهت اول. این طور شد دیگر. مقصد اول اوامر. فصل اول ماده امر. جهت اول معنای امر.

آقایان این هم باز بگوییم قبل از ورود؛ این بحثی که امروز داریم، عام البلوی است؛ یعنی ما در معنای امر گفتگو می‌کنیم؛ ولی تا دلتان بخواهد نمونه دارد. خوب این جور بحث‌ها می‌دانید بحث‌های روشی می‌شود. بحث‌های بنیادین می‌شود و دقت بیشتری می‌طلبد.

آقایان برای امر مرحوم آقای آخوند می‌گویند هفت معنی شده. حالا ما با اجازه ایشان هفت تا که چه عرض کنم؛ تا بیست و دو معنی ما پیدا کردیم. هفت معنی حالا ایشان می‌گویند یا من بگویم بیست و دو معنی برای امر شده. نگاه به برگه نکنید می‌توانید بعضی از آن‌ها را بگویید. مثلاً حتی در فارسی هم گاهی می‌گوییم. می‌گوییم فلانی امر کرد، دستور داد. معنای دستور. اگر گفت امرتک بکذا؛ در روایت داریم بچه به سن هفت سال رسید امرش کنید به نماز؛ یعنی از او بخواهید. معنای طلب. حالا نمی‌گوییم هر طلبی. بله. مثلاً ممکن است بگوییم طلب از مقام عالی به دانی؛ و الا از مقام مساوی به مساوی یا دانی از عالی، به آن امر نمی‌گویند. در فارسی هم فرمایش یک‌وقت می‌گوییم یا دستور، بالاتر را می‌گوییم. به هر حال، حالا این نزاع‌ها را بگذارید برای جهات بعدی. یکی از معانی امر طلب است. اینکه قبول دارید.

یکی از معانی امر معنای شیء. می‌گوید فلان امر. نمی‌گوییم در فارسی فلان امر؟ گاهی هم امر نمی‌گوییم؛ می‌گوییم فلان چیز. خود این چیز که جای امر می‌آید معلوم است معنای آن معنای شیء است و لذا یکی از معانی امر، شیء است.

یکی از معانی امر فعل، کار است. شیء بیشتر مثلاً به معنای پدیده است. امر یعنی مثلاً می‌گویند فلان امری که انجام دادی یا فلان امر را من انجام دادم یعنی فلان کار. یا بعضی وقت‌ها هر امری را نمی‌گوییم امر. یک امر عجیب و غریب. می‌گویند من برای فلان امر پیش تو آمدم. یا برای فلان امر این کار را کردم. شما امر را پاک کنید به جای آن غرض بگذارید. حالا ایشان نگفتند؛ نتیجه، فائده. فرق نتیجه و فائده با غرض که بلیدید؟ غرض مورد هدف است؛ اما نتیجه و فائده ممکن است مورد هدف نباشد. بارها گفتیم برای شما بین نتیجه و حالا می‌خواهید بگویید فائده با غرض، عام و خاص من وجه است. رب شیء یکون غرضاً و فائده. رب شیء یکون غرضاً و لا فائده. اصلاً بعضی وقت‌ها حاصل هم نمی‌شود. و رب شیء که فائده هست ولی غرض نیست. غرض نیست.^۱

آقای آخوند تا هفت معنی برای امر می‌شمرند که من هم پنج شش تا آن را گفتم. اما این جا است که بحث علمی می‌شود و از حالت تتبع می‌رود بیرون. آیا واقعاً این‌ها معانی صیغه امر هستند؟ آقایان معانی صیغه امر هستند و ما باید شماره بزنیم؛ یک دو سه چهار پنج هجده بیست، بیست و یک، بیست و پنج؛ یا این‌ها بعضی‌های آن مصداق

^۱ خیلی هم انسان باید مواظب باشد. آقایان آدم گاهی وقت‌ها یک چیزی واقعاً هدفش نیست؛ ولی خواهی نخواهی بر کارش مترتب می‌شود. حالا بعداً مسئول هم هست، باید هم جواب بدهد آن‌ها حرف دیگر است.

معنی هستند؟ نه اینکه مستقیماً معنی باشد. من یک مثال ساده برای شما می‌زنم. یکی از معانی امر بنا شد چه باشد؟ شیء. شیء، فلان چیز، فلان امر. یکی از معانی امر بنا شد چه باشد؟ غرض. حالا سؤال می‌کنیم شیء با غرض دوتا معنی است برای امر یا غرض معنای امر نیست؟ معنای امر همان شیء است؛ منتها شیء یکی از مصادیق آن، غرض است. اگر من به شما گفتم برای فلان امر آمدم پیش شما، این حرف درست است دیگر؛ یا برای فلان امر من این کار را کردم یعنی فلان غرض. این، نه این که معنای امر غرض باشد مستقیماً؛ معنای امر شیء است؛ منتها شیء یک چیز پهنی است. ما شاید پهن تر از شیء نداشته باشیم در عالم که اطلاق می‌شود. ببینید دوتا رفتار است. یک رفتار این است که ما این‌ها را شماره بزیم. دیدید المنجد؟ المنجد گاهی شماره هم می‌زند. من نسخه المنجد دارم؛ نمی‌دانم تمام نسخه‌های المنجد این طوری است یا بعضی نسخه‌ها هست که شماره هم می‌زند. می‌گوید الأمر بمعنی شیء، بمعنی غرض، بمعنی چه. شماره می‌زند؛ اما الان آقای آخوند می‌گوید این کار را نکنید. این‌ها از باب اشتباه مفهوم، مفهوم یعنی معنی، معنای واژه با مصداق معنی [است]. مثل اینکه من و شما بیاییم بگوییم که معنای رجل شیخ انصاری است، آخوند خراسانی است، زید بن عمرو است. به ما تذکر می‌دهند، می‌گویند این جوری ناشی‌گری داری می‌کنی. معنای رجل یعنی انسان مذکر؛ منتها مصداق آن یکی آقای شیخ انصاری است؛ یکی آخوند خراسانی است؛ یکی زید بن عمرو است؛ یکی حسن است؛ یکی حسین است؛ یکی تقی است؛ یکی نقی است تا آخر. می‌دانید این که من اول درس گفتم یک چیز عامی را دارد آقای آخوند این جا بیان می‌کند که ما در مفهوم‌شناسی خود دقت داشته باشیم. این جا آقایان یک کاری هم سخت می‌شود؛ ببینم متوجه می‌شوید. اگر همه این‌ها معانی بود؛ اگر همه این‌ها معنی بود راحت بودیم. شماره می‌زدیم ولو ممکن است شماره می‌رسید به صد. آقای زبیدی در تاج العروس، من یک موقعی شمردم بالای صدتا معنی برای عین؛ معروف است هفتاد و دوتا معنی؛ نه. خیلی کمتر گفتند خیلی بیشتر گفتند. تا صد و خورده ای گفتند. اگر این‌ها همه معنی بود، کان کارنا راحتاً. کار ما راحت بود؛ ولی مشکل این است که خیلی از این‌ها مصداق معنی است. توضیح هم دادم، مثال هم زدم. این جا است که یک ادیب زرنگ باید معنی را از مصداق جدا کند. مفهوم را از مصداق جدا کند. مثلاً در این هفت تا معنای امر که حالا آقای آخوند می‌شمرد؛ بگویید بیست و دوتا؛ در این هفت تا و بیست و دوتا کدام را معنی قرار بدهد؟ به چه ملاکی؟ و کدام را مصداق قرار بدهد؟ مثلاً آقای آخوند می‌داند چه کار می‌کند؟ می‌گوید من؛ من یعنی آخوند؛ من آقای آخوند بین این معانی امر که شمردند، بین این معانی دوتا را معنی می‌دانم. بقیه را مصداق این دوتا می‌دانم. می‌گوییم آن دوتا چیستند؟ می‌فرماید یکی طلب است؛ البته طلب هم نه هر طلبی. مثلاً یک بحث بود که طلب باید از مقام عالی باشد یا مطلقاً؟ استعلا می‌خواهد یا نمی‌خواهد؟ بعضی وقت‌ها از مقام عالی هست؛ ولی همراه با استعلا نیست. استعلا می‌خواهد تا بشود امر. گاهی یک نکات تاریخی هم بگوییم حالا. یک تنوعی است. شاید زیرک‌ترین خلفا بنی‌عباس هارون است. خیلی زیرک است. و می‌داند که پادشاهی و خلافت هارون هم موسع‌ترین دوران امپراتوری اسلامی بود. ما تا جنوب فرانسه رفتیم. ایتالیا رفتیم. اروپا را فتح کرد اسلام. دیگر حالا آفریقا و حجاز و ایران و مصر و این‌ها دیگر هیچی. ما تا دل اروپا، تا پاریس امپراتوری اسلامی زمان هارون رفت. خود او گفته بود که خورشید در ملک من غروب نمی‌کند؛ چون من هم بر شرق عالم سلطنت دارم و خلافت دارم، هم بر غرب. به هر حال خیلی زیرک است ولو جانی است؛ آنهایش جای خود. این دوتا پسر دارد یکی مأمون یکی امین. امین

از نظر مادری خیلی اصیل بود. مادرش هم از همان بنی‌العباس بود. مأمون مادر او کنیز بود. کنیززاده بود. شاید هم ایرانی بوده آن مادر. اصلاً نوبت نمی‌رسید با وجود امین به مأمون. بنی‌العباس می‌خواستند امین بعد از هارون این سلطنت موسع را دست بگیرد؛ ولی خب خود هارون زیرک می‌دانست این مملکت بر بادده است. حالا این جور می‌گویند. من روز قیامت نمی‌دانم. جلوی من را نگیرد. به هر حال این جوری گفتند و ما هم داریم می‌گوییم. به هر صورت دعوایشان بود. خود هارون این را می‌گوید، آنها این را می‌گویند. هارون گفت اشکال ندارد من شما من که نظرم به مأمون است؛ شما می‌گویید امین؛ اشکالی ندارد. امتحان می‌کنیم این دوتا را. این دوتا می‌خواهند مثلاً حاکم خراسان را عزل کنند. به امین می‌گوییم تو یک نامه بنویس. به مأمون هم می‌گوییم تو یک نامه بنویس؛ بعد این دوتا را مقایسه می‌کنیم. گفتند جدا از هم در دوتا اتفاق نامه بنویسید. عزل حاکم خراسان مثلاً حاکم فرضی. امین نوشت بسم الله الرحمن الرحیم مثلاً با عرض معذرت گرچه ما شما را قبول داریم چه و چه؛ ولی شما را برای جای دیگری در نظر گرفتیم؛ عذرخواهی هم می‌کنیم. ان شاء الله که روی ما را زمین نمی‌گذارید. این نامه را نوشت و مهر کرد و حالا می‌خواهد برود خراسان. مأمون نوشت بسم الله القاسم الجبارین نامه به دست، اسب سوار. یعنی نامه که دستت رسید، سوار اسب شو بیا مرکز. بعد دیگر تو مثلاً والی نیستی. گفت حالا این حاکم اگر می‌خواهد امر کند، استعلا می‌خواهد؛ و الا اگر همراه با استعلا نباشد ولو علو باشد، استعلا نباشد امر نیست؛ فرمان نیست. حالا البته نمی‌خواهم بگویم این کارها هر دوی آنها درست است. قطعاً خیر الأمور وسطاها یا اوسطها. باید دید. باید مدیریت کرد. افراد فرق می‌کنند؛ ولی در هر صورت این مال استعلا مناسب داشت.

آقای آخوند می‌گویند بین این معانی من دوتا را دوست دارم. خوشم می‌آید یعنی درست می‌دانم. یکی امر به معنای طلب. یکی امر به معنای شیء. می‌دانید چرا آقای آخوند این حرف را زده است یا نه؟ شاید بعضی از محشین هم گفته باشند که شما از کجا می‌گویید؟ ایشان یک امری را می‌شناسد که مبدأ اشتقاق است. یعنی امر دارد. یا امر دارد. امر دارد. مأمور دارد. امرت دارد. یعنی یک امری را می‌شناسد که مبدأ اشتقاق است. یک امری را می‌شناسد که مبدأ اشتقاق نیست. برعکس جمع بسته می‌شود. تشبیه بسته می‌شود. می‌شود امر، امران، امور؛ لذا آمده یک معنی برای امری که می‌خواهد از آن فعل و اسم فاعل و اسم مفعول و فعل مضارع و فعل ماضی و این‌ها ساخته بشود، می‌گوید معنای طلب. آنی که معنای طلب دارد این را دارد. یک امری که می‌خواهد تشبیه و جمع بسته بشود؛ مبدأ اشتقاق فعل هم نیست. می‌دانید که ما شیء از آن فعل نمی‌سازیم. امر به معنای شیء هم نمی‌سازیم؛ لذا بین تمام این معانی، این دوتا را معنی می‌داند. حالا من وقت نکردم یعنی الان به ذهنم خورد؛ احتمالاً ابن فارس در معجم مقاییس اللغة این دوتا را هم برگرداند به بگویند به یکی. بگوید اصل واحد. عرض می‌کنم نگاه نکردم. ای کاش حواسم بود نگاه می‌کردم. حالا شما نگاه کنید، ولی آقای آخوند می‌گوید نه. امر أصلان. یعنی له ریشتان. دوتا ریشه دارد. یکی به معنای طلب. یکی به معنای شیء. این را داشته باشید.

این‌هایی که ما گفتیم امر هفت تا معنی دارد. بیست تا معنی دارد. دوتا دارد. به دوتا برمی‌گردد؛ می‌دانید که؟ این بررسی واژه بود از حیث لغت و عرف. یعنی این کاری که ما تا حالا کردیم در درس امروز، بررسی واژه بود از حیث لغت و عرف. از حیث اصطلاح چه؟ پس سه چیز شد. لغت، عرف، اصطلاح. آیا کلمه امر، منظور ماده هست نه هیئت. آیا کلمه امر در اصطلاح معنای خاصی دارد غیر از لغت و عرف؟ اولاً به شما بگویم لغت و عرف که ما می‌گوییم، آنچه برای ما مهمه است، لغت نیست. آنچه برای ما مهم

است، عرف است. آن هم عرف معیار. یعنی عرف زمان صدور ادله؛ ولی ما چه کار کنیم چه کنیم که عرف را باید از طریق لغت به دست بیاوریم؟ این طوری است دیگر. لذا این که می بینید ما به لغت مراجعه می کنیم، در کتابخانه مان لغت پر است که باید هم باشد، چاره ای نیست. در فارسی هم همین طور است. شما می خواهید یک لغت را چیز کنید حتی عرف را بفهمید، می روید سراغ عمید، سراغ دیگران، سراغ دهخدا تا پیدا کنید و لذا یک وقت سؤال کردم آقا لغت و عرف چه نسبتی با هم دارند؟ مجتهد یا فهمنده نص با کدام کار دارد؟ بگویید با عرف. عرف معیار. عرف زمان صدور ادله؛ ولی لغت یک راه امنی است برای عرف. پس عرف و لغت درست. معلوم شد. اما اصطلاح. خیلی واژه ها می دانید که عرف و لغت آن ها با اصطلاح آن ها فرق می کند. شما استصحاب را مثلاً در لغت و عرف می گویند همراه بودن، همراهی یا طلب همراهی؛ اما در اصطلاح اصول هم به همراهی معنی می کنید؟ می گویند ابقاء ما کان. البته مناسبت دارد با لغت و عرف؛ اما معنی دارد اصطلاح. من قدیم ها همیشه این اشکال را می گرفتم بر محقق، نویسنده؛ مثلاً می گفت امر در لغت و عرف، امر در اصطلاح. می دانید که؟ اصطلاح وقتی می گویند، باید بگویید اصطلاح کجا؟ لذا این ایراد بر کفایه هم وارد است. همین جا. ایرادی که هیچ کس هم ظاهراً نگرفته؛ چون این ها نویسنده که نبودند؛ البته کار به نویسندگی هم ندارد این. اصطلاح می گویند امر در اصطلاح؛ خب کدام اصطلاح؟ اصطلاح علم اصول؟ اصطلاح علم فقه؟ این را بلد باشید. حتی می دانید که بعضی وقت ها اصطلاح اضافه می شود به شخص. مثلاً اگر یک شخصی یک اصطلاحی دارد، باید بگوییم مثلاً کارایی ابزاری طبق اصطلاح فلانی. اگر طرف اصطلاح دارد باید اضافه بشود. حالا آقای آخوند می گویند اصطلاح؛ ولی قاعدتاً منظور ایشان اصطلاح اصول است دیگر. اصطلاح اصول فقه.

حالا پس این مطلب می شود؛ ما معنی الأمر در اصطلاح اصول فقه؟ این جا آقای آخوند می فرماید، از خودش چیزی نمی گوید. می گوید صاحب فصول فرموده در اصطلاح امر یعنی القول بوجه خاص. حالا دارم می گردم که یک وقت عوض نکنم آن را. بله. قول مخصوص. فقد نقل صاحب الفصول علی أنه حقیقۃً فی القول المخصوص. گفته وقتی می گویند امر در اصول فقه، تا گفتند صیغه امر، فلانی امرش کردند، اشاره به آن قول مخصوص دارد. یعنی مثلاً بگوییم همان صیغه، افعَل، کار را انجام بده مثلاً، إتیق الله، أعبد الله. گفته معنای امر در اصطلاح این است. آقای آخوند می فرمایند که باشد فردا.

الحمد لله رب العالمین.